بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجة‌بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

انشاءالله بتوانيم از آنچه كه در اين سوره وارد شده است استفاده عملي كنيم در كنار استفاده معارف

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدي للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون اولئك علي هدي من ربهم و اولئك هم المفلحون انشاءالله كه از مصاديق متقين و مؤمنين و مفلحين و موقنين و هادين در اين آيه باشيم انشاءالله در جلد اول كتاب در قسمت سوره حمد عرض كرديم كه مرحوم علامه يك نظريه اي را داشتند كه اين نظريه بسيار قابل پخته شدن و پيگيري و دقت بود كه هر سوره اي غرض خاصي را دنبال مي كند و آن غرض خاص روح آن سوره است كه بسم الله هر سوره هم متعلق به همان غرض خاص است كه در سوره حمد فرمودند كه به لحاظ اينكه سوره حمد فاتحة الكتاب است علاوه بر آن غرض خاصي كه در سوره حمد است بسم الله سوره حمد بسم الله تعلق به كل كتاب هم هست اگر يادتان باشد اين بحث گذشت در اينجا مي فرمايند كه سوره بقره به لحاظ اينكه يك جا نازل نشده و نجوما نازل شده و آياتش دسته دسته بوده و نازل شده به اين جهت آن غرض خاصي را كه در اكثر سوره ها ما داريم كه يك روح واهد است در اين سوره نمي توانيم به راحتي پيدا كنيم يا ما به راحتي نمي بينيم نگوييم نيست ما به راحتي نمي بينيم اگر سوره سوره واحدي است آن ملاك سابق برپاست لذا بايد بسم الله هم به آن روح متعلق باشد اما اگر ما به راحتي نمي بينيم در تقسيم بندي كه مي كنيم چندين خاصيت و چندين اثر را در اين سوره مي توانيم بشماريم كه حول اين سوره وارد شده غير از يك آيه كه در اين سوره در حجة الوداع نازل شده بقيه آيات اين سوره مكي است هر چند در اصطلاح خاص مكي و مدني آيات مدني آياتي بودند كه بعد از حضور پيغمبر در مدينه نازل شدند اما يكي از اين آيات اين سوره كه آيه واتقوا يوم ترجعون فيه الي الله است در حجة الوداع نازل شده بعد از ورود پيغمبر به مدينه است اما در وقتي كه به مكه مشرف شده بودند در آنجا نازل شده است لذا اين يك آيه اش مكي است اما نه به آن معناي مكي كه يعني در دوراني كه پيغمبر درقبل از مدينه در مكه بوده نه به آن معنا نيست يعني بعداز مدينه به مكه رفته بوده خب ايشان اولا چند تا محور را بيان مي كنند در ابتداي كلام و بعد وارد مي شوند به بحث الم الم را ايشان اينجا توضيح نمي دهد مي گويد در سوره شوري است منتها ما سوره شوري را آوردم تفسيرش را يا نه نياوردم تفسير سوره شوري را خلاصه اش را آنجا عرض مي كنم خدمتتان كه خودتان رجوع كنيد كه اينها را بايد يك كمي با اختصار گذشت با رجوع دوستان هم ضميمه اش شود كه با ضميمه رجوع كار تكميل شود و نخواهيم خط به خط اينها را جلو برويم لذا ايشان در مرتبه اول مي فرمايند كه سوره نجوما نازل شده و غرض واحدي را نمي توانيم برايش ببينيم الا ان موعظمها تنبع ان غايت واحدة‌ محصله و هو آن غايت واحده ان من حق عبادة‌الله سبحانه ان يؤمن عبده بكل ما انزله بلسان رسل من غير تفرقة بين وحي و وحي همه را ايمان بياورد بدون اينكه بين وحي ها انبيا تفاوت بگذارد و لا بين رسول و رسول و لا غير ذلك اين يك قسمتي از اهداف اصلي اين سوره است ثم تقريع الكافرين والمنافقين و ملامت اهل الكتاب اول اين بيان را مي كند لازم اين معنا كوبيدن منافقين و كافريني كه اين را رعايت نكردند پس ببنيد باز هم آنها هم مرتبط با همين مي شود ثم تقريع الكافرين والمنافقين و ملامت اهل الكتاب بمبتدعوه من التفرقه في دين الله و تفريق بين رسل ثم تخلص بعد از اين الي بيان عدة من الاحكام بعضي از احكام اين دين را مي گويد كه زيرمجموعه دين مي شود كتحويل القبله و احكام الحج و ؟؟ و صوم و غير ذلك اين خلاصه سوره بقره است اگر خواستيد شناسنامه سوره بقره را به صورت خلاصه بشناسيد همين سه چهار خطي كه اينجا بيان كرد اين مي شود، بعد هم صو؟؟ الم، الم ايشان نقل مي كنند در حيف شد نياوردم آن جلد را وگرنه آن التطبيق از روي مي كرديم براي دوستان هم بهتر بود يازده قول را از مجمع البيان نقل مي كند كه در رابطه با الم حروف مقطعه يازده قول وارد شده كه اين اقوال هم در بين مفسرين بعضي متخذ از روايات است يعني رواياتي كه در بحث بوده و اين را اينطور تفسير كردند اينها اين را سرايت دادند قولي گرفتند بعضي هم نه يعني حرف صحابه بوده كه خودشان نقل كردند بعضي هم احتمالات مفسرين بوده پس بعضي متخذ از روايات است بعضي حرف مفسرين بوده و بعضي هم حرف صحابه بوده كه اينها صحابه اولين اينها حرف ‌آنها را به عنوان يك حجت نقل كردند اين يازده قولي كه آمده كه اين آيا اصل بيان حروف معجم است آيا رمزي است بين خداي تبارك و تعالي و نبي اش آيا اين است كه اينها سالهاي حكومت حضرت را بيان مي كند آيا ناظر به سوره است آيا اسم سوره است مثلا حتي و امثال اين احتمالاتي كه در يازده تا آمده آيا اين اوايل اسماء خداي تبارك و تعالي است كه با اين اسماء‌اين سوره را شروع كرده كه الف اشاره به الله لام اشاره به چي ميم اشاره به چي هر يك از اين احتمالات دلايلي برايش ذكر شده حالا دلايل يا روايي است يا قول صحابه است يا احتمال مفسرين براي اين مسئله ذكر شده ايشان مي فرمايند در آنجا در سوره شوري مي فرمايند كه ما اينها را هيچ يك را به نحو تام و برايمان به نحوي كه سؤال را مسكوت بگذارد نمي توانيم قبول كنيم هر چند رواياتي دلالت بر آن مي كند نفي آنها را هم نمي كنيم كه اين دلالات در آنها نيست كه روايت فرموده اما اينكه حروف مقطعه فقط معنايش اين باشد و فقط همه آنها ناظر به اين باشند را ما نمي توانيم قبول كنيم حرفي را كه ايشان آنجا قبول مي كند اين است كه اين حروفي كه به صورت مقطعه در اوايل هر سوره آمده يك احتمال قوي دارد كه با آن سوره مرتبط است يعني اين بخصوص آنجاهايي كه مشترك وارد شده اند ناظر به يك حقايق و مفاهيم رمزي بين نبي ختمي و خداي تبارك و تعالي هستند كه آن حقايق رمزيه اين طور هم نيست كه هيچ يك كار نباشد براي ما مثلا اگر صوري كه با الف لام ميم شروع شدند مي بينيم غرضهاي مشتركي در اين سوره ها است سوره هايي كه با الف لام را شروع شدند مي بينيم اغراض مشتركي با سوره هاي الف لام ميم دارند اما اغراض مختلفي هم دارند سوره هايي كه با المر شروع شده يا خلاصه الم ص شروع شده مي بينيم كه اين سوره ها با همديگر اين غايت مشترك بين هر دو سوره را جمع كردند و در آنجا در المر در آنجايي كه صاد است يك غايت مختلفي هم دارند پس نشان مي دهد كه اين حروف مقطعه ناظر به خود سوره قطعا هست اغراض سوره را و آن اهداف سوره را ناظر به آن هست لذا هر صوري كه حم است مثلا آنجايي كه حم ها هستند با همديگر صور هوامي ؟؟‌آنها با همديگر نسبت خيلي زياد دارند تشابه محتوايي با هم خيلي زياد دارند اگر برگرديم با اين نگاه نگاه كنيم در حقيقت اين يك رمزي است كه در عين حال اين رمز مي تواند با تعمق در ‌آن گويايي هم پيدا كند به لحاظ اشتراكاتي كه در اين مسئله هست لذا با اين نگاه اگر خواستيد تفصيلش هم به سوره شوري رجوع كنيد در آنجا ايشان در جلد 18 صفحه 6 اين مسئله را مفصل آنجا در سه صفحه تقريبا مفصلا اقوال را آورده اقوال را نقد كرده و بعد قول فصل را كه قول خودشان باشد در اين مسئله را ذكر كرده اند اگر كفايت مي كند عبور كنيم

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

عرض كردم آن ما به ازايي كه اين حروف مي توانند داشته باشند اغراض سوره است كه بيان اغراض سوره است يعني اينها خودش گويايي دارد از يك حقيقت نشأت مي گيرد كه يك غرض واحدي است كه بيانش با اين حروف مقطعه بيان شده يك هدف واحدي است يك مبناي واحدي است در اين سوره لذا اين سوره را با سوره ديگر مثل يك علامتي كه متشابه بكند اين سوره را با سوره ديگر مرتبط بكند با سوره ديگر مثل اينكه مثلا شما واو مي گذاريد به عنوان عطف كه نشان مي دهد كه اين معطوف با معطوف عليه رابطه دارد اين علائم هم گاهي رسم شده اند براي اينكه غير از اينكه گوياي يك اهداف خاص باشند غير از اين صوري كه بر اين قرار گرفتند گوياي اين باشد كه اينها با همديگر مرتبطند يك ارتباطي ايجاد مي كند بينشان بخصوص كه در اوايل صور قرار مي گيرد كه نشان مي دهد تابلوي اين سوره با سوره د يگر و با چه سوره اي اينها با هم تنازل و تشابه دارند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

عرض كردم كه اينطور نيست كه فقط تشابه مقصود باشد خود اين كه بصورت معجم مي آيد و حروف مي آيد آثار مختلف ديگري هم ممكن است داشته باشد همچنانكه مفسرين ذكر كردند اما آنها تنها آثار نيست يعني به ضميمه اينها كه آنها اگر تنها بود ساكت كننده از سؤال نبود مثلا يكي از آثاري كه در آنجا علتهايي كه ذكر مي كردند اين بود كه كفار گوش نمي كردند به قرآن و در گوششان را مي گرفتند ولي وقتي كه شنيدند مثلا يك حروف مقطعه اولش خوانده مي شود برايشان سؤال انگيز شده بود مي خواستند ببنيد اين چيست اگر حروف بود مي شناختند اگر كلمات بود مي شناختنداما يكدفعه مي بينند كه حرفهايي است كه براي آنها معجم بي معنا برايش همين اين توجهشان را جلب مي كرد بعد بلافاصله مي بينيد كه دنبالش هم يك تصديق قوي كه ذلك الكتاب لاريب فيه يا تنزيل الكتاب من رب العالمين يا در انواع اينهايي كه اگر ببينيد بلافاصله بعدش يك تصديق بسيار محكمي به دنبال خودش در رابطه با كتاب الهي و نزول آن و تنزيلش و عدم ريب در آن در اكثر صور آمده بخصوص آن سوره هايي كه مقطعه شان با هم مشترك است آيه بعدشان هم نظير همدگير شبيه تر است به همديگر

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

تا گفتيم بين خدا واوليائش باشد يعني مخفي نيست همچنانكه آيات مختلف همه اهدافش براي ما آشكار نيست يعني بسياري از آيات را ترجمه ظاهري اش را ما مي فهميم اما آيا حقيقت آيات را هم مي فهميم

سؤال ؟؟؟؟؟؟؟

نه حالا بحث اين است كه آيا اين ها جزو متشابه است متشابه در افاده معنا است محكم در مقابل محكمي است در افاده معنا است اين طور نيست كه اين متشابه در افاده معنا باشد چون اين خود حرف بعنوان يك كلمه اي كه افاده معنا بخواهد بكند نيست اشاره دارد چون اشاره است اين اشاره را نمي آوريم در دلالات متشابه و محكم در اينجا يعني به آن عنوان متشابه به اين نگاه نمي كنيم ممكن در اين كه بخواهيم از اين استدلال و استنتاج كنيم نتوانيم استدلال و استنتاج كنيم اما محكم و متشابه هر دو در لفظ گويا بودند يعني هر دو در بيان معناي ترجمه لغتيشان گويا بودند عند ماجد اللفظ نداشتند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

نه يعني اينجا اگر ما اين را اين هم مرحوم علامه اشاره به آ‌ن كرده اند در همان سوره شوري انشاءالله تفصيلش را اين همين مقداري كه چون ايشان هم نمي خواست بحثش را بكند فقط اشاره كردند در همين مقداري كه اقوال مختلف ذكر شده چند تاي آنها معروفترين آنها را من خدمتتان ذكر كردم اين اقوال را ايشان مي گويد ساكت كننده نيست چرا كه با همديگر هر كدام همپوشاني ندارند يا بعضي را جواب مي دهند يا براي ما اينطور گويايي ندارد كه حالا آنجا نقدش را مي گويند آنجا ايشان مي فرمايد كه آن قولي كه شايد مثلا نزديكتر باشد همين است كه اينها با همديگر اهداف سوره را بيان مي كنند و اگر ما رمزي است بين نبي ختمي و خداي تبارك و تعالي ابتداعا و اين رمز را اينگونه نيست كه ربطي براي ما نداشته باشد وگرنه نازل نمي شد در كتاب بعنوان كتاب هدايت بلكه براي ما هم آشكا رمي كند رابطه هاي صور را در او سوره هايي كه اينها با همديگر شبيه است يا حتي اضافه اگر دارد نشان مي دهد كه آن اهداف سوره اي را كه آن حروف مقطعه را دارد دارد به اضافه اي كه اين دارد مثلا حم با حم عص ق حواميم يك خصوصيات و اغراضي دارند حم عصق اضافه بر آن انها را دارد اضافه بر آن يك خصوصياتي را بيان مي كند و همچنين در الم الر المر همه اينها همين تناظرها و تشابه ها و عموم و خصوص من وجه ها در جايي كه عموم و خصوص من وجه هستند در اهداف و اغراض سوره كه چون در اول سوره هم وارد شده ناظر به كل سوره مي شود كه اهداف و اغراض سوره باشد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

نه خب آنجا يكي از تقسيم كردند بحثها را ايشان اگر بنا بود همه بحثها را اول بياورند كه ديگر دو سه جلد اول بحثها مثلا الان بحث ديگرش هم همينطور است مثلا در بحث كلام را گفتند ايشان كه و كذلك الكلام را در و معناي هدايت را و كذلك الكلام في معنا هدايت و معنا كونه كتابا را در بحثهاي بعدي مي آوريم منتها بحث كتاب را كه ايشان آورده ذلك الكتاب من حالا آن را در جلد هفت آوردم خدمتتان عرض كنم در جلد هفت ايشان در بحث چون اين بحث كتاب مختصرتر است مي شود الان عبور كرد از آن و بحث را يكجا بست آن بحث صور حروف مقطعه چند جا تكرار شده ولي سلطان بحثش در سوره شوري است اما اينجا ايشان كلام في معنا الكتاب في القرآن معناي كتاب را در سه چهار جاي الميزان ذكر كرده و هر جايي يك قسمتش را بيان كرده اما شايد مفصلترين قسمتي كه بيان شده همين در جلد هفتم در صفحه دويست و پنجاه و دو است ايشان مي فرمايد كه وقتي كه ما كتاب را استعمال مي كنيم يتبادر منه آن كه در ذهن ما از كتاب يك صحيفه و يا صحايفي كه در آن صحيفه ها معاني ضبط شده و در آنها ثبت شده حالا اين مي خواهد خطي باشد مي خواهد تبعي باشد يعني چاپي باشد يا نه كتابي باشد كه ضبط شدن آن حالا بگوييد نوار باشد بگوييد مثلا سي دي باشد كتابت و خط هم در آن نباشد اما صدا باشد ثبت شده ضبط شده حالا بگوييد يك كمي از اين دوباره عبور كنيد بالاتر چيزي كه بين اصل مسئله اين است كه يك حقيقتي باشد كه ثبت و ضبط معاني در او شده باشد اين معناي همان بحثي كه در اوايل كتاب عرض كرديم كه در اوايل كتاب الفاظ وضع شدند براي ارواح معاني گفتيم اگر كسي اين را از ابتدا اين كليدي است بابي است ينتفح منه الف باب اگر اين را خوب بفهمد بعد بسياري از حقايق قرآن را به راحتي مي تواند براي خودش حل كند نه فقط در قرآن بلكه در روايات ما بلكه در صحف پيشين و متون اساسي مي بيند كه اين حرف خيلي سرايت دارد الان در همينجا كتاب را اگر ما آن روح معنايي كه برايش در نظر گرفتيم همان آن ثبت و ضبط معاني در يك جا اگر ما ثبت و ضبط معاني را در يكجا بگيريم واضعي كه كتاب را وضع كرده بود در زماني كه واضع كتاب را وضع مي كرد آيا اين ثبت و ضبط هميشه براي يك لوح خاص و يك مكان خاص و يك ظرفيت خاص منظور نبوده يك لوحي بوده كه بنويسند رويش با او ثبت و ضبط كنند اينطور بوده براي واضع در زمان قبل از اينكه معاني و آن دقايق آن حقايق وجودي آشكار بشود كتاب در همين حد مي ديدند كه مكتوبي باشد نوشته اي باشد با قلمي در كار باشد اما اين خصوصيت در روح معنا دخالتي ندارد هر چند واضع در وقت وضعش به غير از اين تصوري نداشت اما حقيقتي كه برايش وضع كرده بود براي اين كمال بود كه آن كمال ثبت و ضبط در يك جا است اين ثبت و ضبط منتها اين فكر نمي كرد كه به غير از نوشتن و نوشته شدن اين ثبت وضبط محقق شود لذا با اين خصوصيات اين را براي خودش ديده بود اما وقتي در زمانهاي بعد مي بينند كه اين ثبت و ضبط ممكن است كه در سي دي هم محقق شود در نوار هم با صوت محقق شود يك جايي محفوظ باشد اين هم به آن مي گويند كتاب اگر بيايد خداي تبارك و تعالي بگويد ملكي است كه ثبت مي كند و ضبط مي كند همه حقايق آنچه را كه شما انجام مي دهيد در طول زندگي تان مي گوييم اين هم كتاب است اگر مي گوييم در وقتي كه انسان به بارگاه الهي مي رسد آنجا هم ارائه مي دهند كتاب وجودي انسان را مي گوييم آن هم كتاب است اما آن كتاب ديگر قطعا در آن نوشتن با قلم و براي نوشته شدن بر لوح كتابت ورق نيست چون ملك وضع و م؟ اينگونه و حالت جسماني ندارد اما نوشته شدني است كه ثبت و ضبط دقيق در آن رعايت شده اگر مي فرمايد كه كتب عليكم الصيام كما كتب علي الذين من قبلكم اين يعني نه اينكه براي شما نوشتيم فرستاديم اين كتابت يعني ثبت و ضبط براي شما همچنانكه براي پيشينيان اين ثبت وضبط است اين

سؤال؟؟؟؟؟؟

آن ثبت و ضبط در يك حقيقت واحده در يكجا در يك بگوييم مكاني ظرفي هر چه اسمش را بگذاريد كه آن ظرف هم خودش اعم از اين كه ظرف مادي باشد در يك ظرف خاصي در يك احاطه خاصي اين ثبت و ضبط بماند باقي بماند اين ثبت و ضبط كه ثبت و ضبط اعم از مادي و مجرد مي شود لذا هم كتاب را شامل مي شود هم ضبط و نوار را شامل مي شود هم كتاب لوح محو و اثبات را شامل مي شود هم كتاب عليين را شامل مي شود هم كتاب فجار را شامل مي شود تمام آنچه كه در قرآن بعنوان كتاب ذكر شده لوح ذكر شده همه اينها شامل مي شود در عين اينكه مي فرمايد اين لوح و كتاب ملكند در روايات ما مي فرمايند لوح محفوظ ملك قلم ملك لذا در قلم هم همين مسئله سرايت دارد قلم نويسنده است آن است كه با نوشتن او ثبت مي شود كتاب آن بوده كه در آن نوشته شده قلم آن است كه مي نويسد مي نگارد لذا قلم هم گاهي قلم به آن شيء مادي اطلاق مي شود كه مي نويسد و سياه برجا مي گذارد و ما از آن مي فهميم گاهي قلم بر يك حقيقت مجردي اطلاق مي شود كه دارد تقديرات را به اجرا درمي آورد تقديرات را تثبيت مي كند تقديرات را تنزل مي دهد از مرتبه بالا به مرتبه پايين و آنها را ثبت مي كند اين هم مي شود لذا تقديرات امور از قلم به لوح مي رسد كه هر دو ملكند و نوراني نه جسماني در روايات مي فرمايد پس اين معناي كتاب را ما در قرآن الان ديگر در ذهنمان معناي كتاب شكل گرفت كه حقيقت معناي كتاب وضع شده اين لفظ براي ارواح معاني كه مي تواند مراتبي از معنا را شامل بشود البته بر هر يك از اينها استعمال بشود استعمال حقيقي است مجازي هم نيست

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

هيچ مهم نيست چون واضع وقتي داشت وضع مي كرد ما اين را بحثش را در ابتداي مقدمه كرديم كه ما اصلا قائل نيستيم كه واضع خداي تبارك و تعالي است برخلاف آنهايي كه قائلند با اينكه بايد خدا واضع باشد تا اينكه يك همچنين سعه اي باشد ما عرض كرديم كه واضع با تمام اعتباري كه زمان و مكان بر او دارد اصلا كافر باشد واضع اصلا به مجردات قائل نباشد واضع اما وقتي كه دارد اين را وضع مي كند نگاه مي كند يك جايي كه يك چيزي در اينجا ثبت و ضبط است اين وضع را دارد برايش مي كند كه اسم اين را ميگذارم كتاب اما او كه دارد وضع مي كند ورق را دفتر را جلد را سياهه را سفيدي را همه را نگاه دارد همه در تصورش هست كه اينها هم دخالت دارند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

يعني آن واضع يك حقيقتي در ذهنش است كه اگر بعدا بياوري به آن نشان بدهي كه اگر بتوانيم در سي دي حفظ كنيم اطلاق كتاب به آن مي شود يا خير مي شود اگر به صورت صوتي حفظ كنيم آيا آن وضعي كه در نظرت بود او در ا ينجا صادق است يا خير مي گويد مي شود آن روح معنا است دست ما هم نيست كه هر طور كه بخواهيم استفاده كنيم بايد از وضع بتوانيم استفاده كنيم مي بينيم در طول تاريخ ديگران آمدند همين لفظ را سرايت دادند به حقايق ديگري كه اين روح معنا در آن بوده مثل چراغ كه اين را مثالش را زديم از ابتدا بر يك خصوصيت خاص پي و شمع و اينها اما وقتي كه ترقي كرد و ترقي كرد هي مجازا به بقيه استعمال نكنند تا روزي كه الكتريك مغناطيسي باشد يا اتمي باشد يا هر چه باشد همه اطلاق مصباح بر آن مي شود با اينكه هيچ يك از خصوصيت اولي ديگر د راينجا محفوظ نمانده غير از اينكه اضاعه نور مانده و مي تواند ظلمت را زائل كند با اين نگاه اطلاق اين روح معنا وضع شده بوده ما آنروزي كه در مقدمه اين بحث را كرديم به دوستان عرض كرديم اگر اينجا مي گوييد الف تا ي را بايد بياييد هر چه اشكال داريد لذا سه جلسه چهار جلسه مختصا بحث كرديم كه ديگر در اسناي بحث ديگر بحث گير نكند ما فقط تذكر بدهيم كه اين همان بحثي است كه در مقدمه به عنوان

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

نه همانجا مصداقهاي متعددي برايش ذكر كرديم

سؤال؟؟؟؟؟؟

بله اگر در آنجا در آن عكس هم يك حقايقي را بيان بكند كه ثبت و ضبط باشد آن هم

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

عرض كردم اگر معاني را اين القا كند يك زماني است كه يك معنا القا مي شود او دراينكه اين كتاب باشد بحث است حالا او بحث است كه آيا مي شود همچنين اسنادي را به آنجا داد اما اگر معاني مضبوط باشند كه اين معاني در اينجا مختلف در آن ثبت و ضبط شده باشد اشكالي ندارد كه اين كتاب يك صفحه باشد مثل اين است كه بگوييد آقا كتاب بايد چندين ورق باشد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

نه

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

اشكالي ندارد يعني در نگاهي كه ما داريم در كتاب مي گوييم اگر بيايم خوب دقت كنيم مي بينيم كه در عرف موارد ديگرش را خودشان به كار مي برند يعني در مواردي ديگر كتاب را به كار مي برند منتها در ذهن ما شكل گرفته هميشه كتاب به صورت الان بايد بيايد ببيند كه قرآن همه اين موارد را به كار برده مي گويد كتاب مرقوم يشهده المقربون اين كتاب نوشته شده است مرقوم است رقم خورده و نوشته شده است يشهده اما اينها چه كساني بر آن شاهدند مقربون مقربون در آنجا يك دستشان ورق نيست يا مي فرمايد كتاب فجار كتاب متقين كتاب براي مختلف ذكر مي كند لوح محو و اثبات كتاب با لوح يك حقيقت واحده است مراتب دارد منتها حالا لوح كه اطلاق مي كند به جهت ديگر معناي ديگر هم دارد كه در جاي خودش مي آوريم اما در بحث ثبت و ضبطش با هم مشتركند اما لوح يك معناي خاص دارد كتاب يك معناي خاص دارد كه مفارقشان هم از يكديگر مي كند لوح محو و اثبات لوح محفوظ نزد خداي تبارك و تعال يبودن اين لوح قطعا ورق نيست كه از خدا نازل مي شود آن نوشته هاي خطي كه به يك خط خاصي و زبان خاصي باشد كه نيست نازل شود اگر كسي اين بحث را خوب برايش دقت بكند همان بابي مي شود كه ينتفح منه الف باب يعني يك باب هزار باب است كه اينقدر عظيم است لذا اين بحث را باز رجوع كنيد به مقدمه آنجا مفصلتر يعني الان دوستاني سؤال مي كنند كه آن جلسات را نبودند لذا خلاصه اگر رجوع كنند آن بحث لفظ الفاظ براي ارواح معاني تا ببينند آن جا دو سه جلسه توضيحاتش ما از آداب و صلاة امام مفصل خوانديم از الميزان آورديم از يك دو جاي ديگر استشهاد كرديم بحث را تفصيلا با سؤالات دوستان پاسخ داديم رجوع كنند انشاءالله آن حل مي شود در اينجا ايشان مي فرمايد كتاب از اين سنخ است لذا كتاب را كه ما داريم در قرآن بكار مي بريم ذلك الكتاب لاريب فيه اين ذلك الكتاب را شما درنگاه اوليتان زودي به اين قرآني كه بين الدفعتين و بين جلد اين است در نظر نگيريد كه در زمان اين نزول وحي اينطور نبود كه قرآن اينطوري بين دفعتين قرار گرفته باشد و در مرآ و منظر مردم باشد در حفظ افراد بود حافظش بودند درست است كه بعضي نوشته مي شد اما اين نوشته ها بصورت يك مجلد خاصي كه ذلك الكتاب الكتاب به اين صورت باشد نبوده و بعدا البته هي نوشتند و مختلف شد و بعد تا تثبيت شده تا يك قرآن اينطوري و آن سيرش انشاءالله در بحثهاي بعدي خواهد آمد اما اين ذلك الكتاب الكتاب را حقيقت محفوظي بگيريد كه ثبت و ضبط شده و اين معاني در آنجا محفوظ است اينطور بگيريد كه اعم است از آني كه در حافظه هاي افراداست و ثبت شده يا اعم از ‌آني كه رسول گرامي اسلام با الفاظشان بيان كردند آن هم كتاب اطلاق مي شود و اعم از آن كه الان آن قرآني باشد كه بين الدفعتين است همه اينها را شامل ميشود همه آنها مصاديق آن كتاب هستند كه ذلك الكتاب شامل همه اينها مي شود لذا مي فرمايد كه آن نگاهي كه از اول مي آيد به ذهن ما مي آيد كه صحيفه اي باشد بقلم او تاب او غيرهما لكن لما كان الاعتبار في استعمال الاسماء‌ان ما هو بالاغراض كه همان بحث كه گذشت التي وجعة‌ لتسمية لاجلها اباه ذلك التو؟/ في اطلاق الاسما علي غير مسميات حل معهودة‌في عوان الوضع آنجا اصلا نبوده اينها تصوري هم واضع نداشته و الغرض من الكتاب غرض از كتاب چيست اگر يادتان باشد گفتيم يك تفاوت اجمالي هم بين بيان مرحوم علامه و امام در اين بحث بود كه آنجا عرض كرديم اين معنا هم مي تواند تا يك حدي قابل نزديك شد ن به هم باشند اما يك تفاوت اجمالي بود كه آنجا بيان كرديم دوستان يادشان باشد كه مرحوم علامه دائم اينجا مي فرمايند والغرض اغراض آنجا اغراض را بيان كردند امام به اغراض يك اشكالي كردند و مطلب را يك كمي عوض كردند و يك نظر ديگري داشتند؟ ؟؟ والغرض هو الكتاب ضبط طائفه من المعاني بحيث يستظهر الانسان كل ما راجعه هر موقع مي خواهد رجوع كند قابل رجوع باشد حالا اين قابل رجوع بودن ممكن است در ذهن باشد ممكن است در سي دي باشد ممكن است در كتاب بين الدفتين ممكن است بين عده اي ورق باشد كه گذاشته در يك فايل اين هم براي آن كتاب كه قابل رجوع است و هذا المعنا لايلازم ما خطط اليد بالقلم علي القرتاس اينطور نيست كما ان الكتاب في ذكر الانسان اذا حفظه كتاب در ذهنش وقتي كه آنها را بخاطرش سپرده آن هم كتاب است و اذا املاح ان حفظه كتاب وقتي هم كه دارد مي گويد املا مي كند از ذهنش مي گويد ديگران مي نويسند آن املا هم آن گفتن هم كتاب اطلاق هم شده اينها در بين راويان و اذا املاح ان حفظه آن هم كتاب و ان لم يكن هناك الصحاف؟؟ او الواح المخطوطة بالقلم معهود اگر چه قلم نيست لوح نيست اما كتاب باقي است اين ها را بايد با تمرين در ذهنمان اگر با تمرين در ذهنمان بياوريم آنوقت مي بينيم كه اين الفاظ در قرآن مكرر استعمال شده اگر يكجا انسان درست به آن دقت كند مي بينيد كه چقدر جاهاي مختلف كارگشايي دارد ذهن انسان زود نمي رود سراغش تا مي گويند كه كتابي است كه به عنق او افتاده يا به دست راستش مي دهند ما تا مي خواهيم تصوير بكنيم اين را چطور تصوير مي كنيم يك دست راست انساني در كار است در آنجا و يك كتابي نوشته شده است بين الدفتيني مكتوب است با قلم نوشتند خيلي هم خوش خط نوشتند حالا زبانش را ما نديديم كه هر كس را به زبان خودش مي دهند يا آنكه همه در آنجا زبانشان عربي مي شود عربي را مي فهمند با زبان عربي نوشتند و همه اينها بيان شده اينطور است كه كتاب مي دهند دستش اين هم باز مي كند بعد مي بيند كه حالا كتابت را بخوان اقرأ كتاب كفي بنفسك اليوم عليك حصيبا مي نشينند يك سالن مطالعه اي هم در كار است همه نشستند مشغول مطالعه كتابند و سرشان هم در هر لحظه تكان مي دهند واي يكي يكي اعمال را كه مي بينند اينها خطرناك است اينها باشد خطر اينها را انسان احساس كند اما آن كتاب به گونه است كه انسان تا او را به او مي دهند تمام محتواي او براي او آشكار است احتياج كفي بنفسك اليوم عليك حصيبا اقرأ اين اقرأ زمان نيست كه در آنجا كه بخواهد زمان در خواندنش بردارد خطي كه باشد صفحه به صفحه در كار باشد اين اقرأ توجه است توجه احاطه است احاطه آشكار شدن است تمام اينها است مثل كسي كه در ذهنش تمام اينها را داشته مثال است نه ذهني باشد مثل كسي كه در ذهنش دارد با يك توجه مي بيني همه اش است در ذهن هم يك تدريجي تازه در آن هست از اين هم نزديكتر است همه اعمالش در يك لحظه برايش اگر مي گويند رژه مي روند جلويش همه به صورت تصويري است يا نوشتن مفاهيم لفظيه است همه به صورت تصويري است نه تصويري هم نيست چون تصوير هم با واقعيت باز حاكي از واقعيت است هم حقايق برايش آشكار مي شود اين كتاب است كتابي است كه تمام حقايق وجودي را نه تصاوير كارهايش را نشان مي دهد نه الفاظي است كه به تصاوير و كارها اشاره مي كند نه اينطور نيست تمام حقيقت را آنچه را كه كرده در آن روز آنچه كه عمل كرده حاضر مي بيند خيلي اين هم كتاب است لذا اينجا خود انسان مي شود كتاب صحيفه مصحف خود انسان مي شود صحيفه اعمالش منتها تا به حال از آن غافل بوده آنجا به آن توجه مي دهند ديگر اين بدن اينطورنيست كه حائل و غافل كننده باشد خودش را آن حقيقت مي بيند مي بيند آن حقايق مي بيند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

در عالم آخرت اگر در اوايل ورود به مثلا لحظات موت بعد از موت اوايل هنوز علوم حصوليه راه داشته باشداين دالان دارد انسان را به علوم حضوريه مي رساند البته از لحظه احتضار علوم انسان تبديلشان به علوم حضوريه محقق مي شود لذا ممكن است اين نگاه اين و از منظر اين علوم حصوليه باشند اما در آنجا علم حصولي نيست علوم حضوريه است منتها در منظر اين از نگاه اين ممكن است بعضي از علوم حصوليه باشند البته اين بحث با آنكه انسان در آنجا حقايق كماليه را هم مي بيند انسان بد هم اگر بگوييد علوم حضوريه حقايق كماليه را مي بيند پس آيا اين نبايد در آنجا متحد باشد با آن حقايق نه آنجا جزائي است يعني حقايق را مي بيند اما بعد خودش را هم با آن حقايق مي بيند يعني اين هم جزئش است اينطور نيست كه حقايق را ببيند مثل مؤمني كه حقايق را مي بيند حقايق را مي بيند اما بعد خودش را از آن حقايق را هم مي بيند اين جزايي است اسمش غير از اينجا است كه حالت عمل انسان است آنجا عمل نيست جزاست اين بحث خلاصه سرجاي خودش هم مي آيد لذا مي فرمايد علي هذا التوسل جري حالا وقتي اين توسعه را در كتاب قبول كرديم جري كلامه تعالي في اطلاق كتاب علي طائفة‌من الوحي كه آن وحي القاء شده به نبي و خواص از انبياء اذا كان مشتمل علي عظيمة شريعة و همچنين به همه اينها اطلاق كتاب بر آن مي شود اگر مي فرمايد كتاب موسي اگر مي فرمايد كتاب عيسي اينطور نيست كه آنها هم بين الدفعتين داشته باشند اگر ما الان انجيل و تورات را مي بينيم انجيل نوشته شدنش سالياني بعد از اناجيلي كه نوشتند بعداز عيسي عليه السلام نوشته شده اين چيزي كه در افواح بود در اذهان بود و از كلام عيسي عليه السلام القا شده بود اين كتاب اطلاق كتاب بر آن صحيح است حتي اسم داشته باشدبگوييم اين انجيل است عيبي ندارد چنانچه قرآن هم همينطوري بوده در ذهن حافظين كه باشد قرآن كتاب بله پس كتاب حالا با اين نگاه اين ديد در وجودمان ايجاد شده كه توسعه دارد لذا مي فرمايد كه و كذا اطلاقه اطلاق كتاب علي ما يضبط الحوادث والوقايع نوعا من الضبط عندالله ما تا بگوييم كتاب اين نزد خداست زودي اين محور را ذهن مادي قرار دادن و آن ادراك ماديات قرار دادن چقدر خطرناك است تا مي گوييم كتاب اين نزد خداست عندالله است در ذهنمان مي آيد يك كتاب نوشته شده از اعمال ما نزد خداست اين ها هم رد شده در قفسه هاي كتابخانه ما مربوط به هر شخصي يك جلد يا چند جلد كتاب اصلا اينها راه ندارد اصلا حوادث و وقايع نزد خداي تبارك و تعالي محفوظند انا كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون استنساخ مي كنيم اين استنساخ را در همين معناي كتاب بايدبكار ببريد استنساخ نه به معناي آن چيزي كه در ذهن ما است يك عده كاتب از روي اعمال ما يك نسخه مي نويسند از روي اعمال ما استنساخ مي كنند يا شكلش را مي كشنداگر سواد ندارند اگر سواد هم دارند بلدند اين را صورت لفظيه به آن مي دهند اين استنساخ انا كنا نستسخ ما كنتم تعلمون اين را نستنسخ آن هم لفظي است كه بر لذا پيش خدا بودن اين كتاب يعني آن حقايق اعمال حقايق وجودي مرتبط با اين شخص نزد خدا محفوظ است و هست و هيچ گم نمي شود لذا مي فرمايد كه كتاب انزلناه اليك اين كتاب را ما نازل كرديم تا مي گوييم كتاب انزلناه اليك در نگاه اول براي ما يك كتابي آنجا بين الدفعتين بوده او را نازل كرديم به سوي تو اينطور است يا اقلا مي گوييم چند ورقش را از اين كتاب من كتاب بوده اينطور نيست كتاب انزلناه اليك آن حقايقي هستند كه اين كتاب اين الفاظ هم آنجا به عنوان صورت لفظيه اش است آن كتاب را نازل كرديم به سوي تو لذا آن كتابي كه عندالله است آن حقيقتي است كه تمام حقايق قرآن با او هست حتي اين نازله نه به صورت دفعتين همانطوري كه اگر اين در ذهن كسي باشد كتاب نه كه آنجا در ذهن خدا الفاظ باشد خدا كه ذهن ندارد اما هي براي تقريب بگوييم آن چطور مي شود اينجا عظيمتر از آن مسئله است كتاب انزلنا اليك مبارك ما اصحاب من مصبة في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرعها در كتابي محفوظ است من قبل ان نبرعها قبل از اينكه صورت و حد و اندازه پيدا كند بارع نبرعها از بارع مي آيد كه بارع و مصور كه قبل از مصور حدود را بارع مي دهد مصور حدود را متعين مي كند من قبل ان نبرعها و قال تعالي و كل انسان الزمناه طائر في عنق و نخرج له يوم القيامة كتاب يلقاه منشورا كتاب تازه باز هم هست آنجا مي بيند كه كتاب منشور است و باز است اين كتاب هر كسي ديگر الان ذهنمان در رابطه با كتاب يك قدري شكل گرفت و اين سرايت هم دارد به همه حقايقي كه از سابق از اين وضع شده تا امروز و در قرآن و روايت به كار رفته و في هذه الاقسام الثلاثه ينحصر ما ذكر الله سبحانه في كلامه من كتاب منصوب الي نفس غير ما في ظاهر قوله في امر التورات و كتبنا له في الالواح من كل شيء موعظة و تفصيل لكل شيء و همچنين و الق الالقا و اخذ برأس أخي و همچنين و لما سكت ان موسي الغضب اخذ الالواح و في نسختها هدي و رحمه للذين هم لربهم يرحبون بعد از اينكه اين بيان را ايشان اينجا مي كند مي فرمايد اقسام كتاب در قرآن چند جور آمده مصاديق كتاب چند جور آمده يكي كتبي است كه نازل شدند بر انبياء كه مشتمل بر شرايعند حالا مي دانيم نازل شدن بر انبيا ديگر يك كتاب اينگونه نيست كه نازل شده باشد يعني آن مجموعه ديني كه خداي تبارك و تعالي بر اين نبي نازل كرده عنوانش كتاب اين حقيقت است چون ثبت و ضبط محفوظ است هر موقع آن نبي بخواهد رجوع كند معلوم است محفوظ است يادش نمي رود اينطورنيست كه در ذهن مبارك ايشان يا در وجود مبارك ايشان اين فراموش شود راه ندارد اين يك دسته كه انزل معهم الكتاب بالحق كتاب ابراهيم موسي صحف ابراهيم موسي كتاب عيسي كتاب پيغمبر نبي ختمي تلك آيات كتاب و قرآن مبين رسول من الله يتلوا صحف مطهرة فيها كتب قيمة فيها كتب قيمة تا مي گوييم فيها كتب قيمة كتابخانه يادمان مي آيد مي گوييم آقاي نجفي هم زده در كتابخانه فيها كتب قيمة كتابخانه يادمان مي آيد فيها كتب قيمة اينها همه با آن معنا حالا دقيقتر مي شود في صحف مكرمه مرفوعة مطهرة بايدي سفر كرام برره دست ملائكه است اينها پس بايد براي ملائكه هم يك دست مادي در نظر بگيريم كه اين كتاب را در دستشان گرفتند دارند مي آورند پايين نزل به روح الامين بقلبك لتكون من المنزلين اين كتاب بر قلب نازل مي شود آن كتاب را چطور مي توانند بندازنددر قلب آن كتاب راه ندارد كه نوشته كه بين دفعتين باشد در قلب انسان نازل بكند اين يك قسم كتاب بود قسم دوم الكتب التي تضبط اعمال العباد من حسنات او سيئات فمنها ما اين هم خودش چند دسته است در قرآن كتبي كه اعمال را ثبت و ضبط مي كند آن كتبي كه يختص به هر انساني كه اعمال خوب و بد او را ضبط و ثبت مي كند اين يك دسته آن كتبي كه بطائفه اي از انسانها نسبت دارد مثل كتاب فجار كه كتاب مؤمنين كه معلوم مي شود يك كتابي است مربوط به عده اي يك كتاب است مربوط به عده اي آن كتابي كه امتها دارند كه درآيه مي فرمايد كه تري كل امت جاسيه كل امت تدعي الي كتابها هر امتي خوانده مي شود به كتاب خود آن امت معلوم مي شود كه امت كتاب دارد پس غير از فرد گاهي امت كتاب دارد يك فرد گاهي ممكن است خودش يك كتاب داشته باشد با آن رابطه اي كه با دسته اي از مردم به عنوان فجار يا متقين رابطه برقرار مي كند يك كتاب متقين در وجود او براي آنها باشد لذا مي فرمايد هذا كتابنا يك كتابي هم هست كه همه ناس در آن مشتركند در آنروز هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق اين يك كتاب است كه بر همه شماناطق است ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون كه در آن كتاب كه آن كتاب عندالله يك كتاب است اما مربوط به همه مي شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

احسنت تو چقدر خلاصه نتيجه خوبي گرفتي ما آن همه زحمت كشيديم چرا جمع بندي نكرديم

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

اگر خلاصه شما آن روح معنا در اينجا باشد مجاز نيست غير از آنكه در مجاز و حقيقت آنجا بحث نمي خواستيم بكنيم حتي اگر يادتان باشدامام فرمود اطلاق اين حقايق اين ارواح معاني اگر يادتان باشد براي اينكه نشان بدهيم آنجا اين بحث شده گفتيم اطلاق معاني بر فرد اكملش كه بالاترين مرتبه وجودي اين باشد امام مي فرمود بر آن حقيقتش يادتان هست يا خير صدقش تامتر است يعني اگر كسي مي خواست بگويد او مجاز است ايشان مي فرمود نه بالعكس اولا و بالذات صدق مي كند بر آن مرتبه اكمل و ثانيا و بالعرض صدق مي كند بر مراتب دون در حاليكه بقيه مي خواستند بگويند كه آن مرتبه اش ديگر مجاز است كتابي كه عندالله باشد كه ديگر قطعا هيچ خصوصيتي كه از اين خصوصيات و حدودي از اين حدود را ندارد بايد بگوييم مجاز است ايشان مي فرمود نه حقيقت نور بر آنجايي كه نور لا ضلام في حس صدقش و اطلاقش اتم است پس ديديد كه مجاز و حقيقتش را هم صحبت كرديم

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

معاني كه تكثر دارند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

بخاطر اينكه معاني متكثرند ما الان نور را

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

آن فرد اكمل به هر مفهومي به هر معنايي معناي خاصي پيدا مي كند مثل اينكه بگوييد خداي تبارك و تعالي آيا اسما مختلفي دارد يا خير اين اسما آيا عين ذات و عين همديگر هستند يا خير اما اسما عليم با قدير مختلف است يا خير؟ بله مختلف است اما در عيني كه مبدأتيشان اين تازه آن اوجش را من گفتم كه شما راحت تر باشيد و بعد اسماء اسماء بله همه اينها صدق مي كند در عين اينكه يك حقيقت واحده از خداي تبارك و تعالي كه همه اينها او را دارد اشاره مي كند اما هر يك به حيثيتي حيثيت رازق به غير از حيثيت خالق است و غير از حيثيت منتقم است قطعا اينطور است اما درعين اينكه حيثيت خالق و منتقم يك واحد است بله يك واحد است اما اين حيثيت ها هر يك لذا مي فرمايد وقتي داريد دعا مي كنيد الله كه مي گوييد در موقع شفا شافي را خوانديم با اينكه مي گوييم يا الله حقيقتا در دلمان رابطه مان با شافي است آنجايي كه ظلم به ما شده داريم مي گوييم يا الله داريم حقيقت منتقم را مي خوانيم كه انتقام بگيرد از كسي كه به ما ظلم كرده هر چند مي گوييم يا الله هر چند من لفظ را نشناسم من عربي بلند نيستيم نمي دانم بايد بگويم المنتقم اما خدا را مي شناسم مي گويم خدا انتقام من را بگير تا مي گويم خدا خدا چون رابطه رابطه است كه آن رابطه المنتقم تجلي مي كند در اين رابطه لذا مي فرمايد كه پس اين هم يك دسته قسم دوم بود لع؟؟‌هذا القسم في الكتاب تقسيم آخر بحسب انقصام الناس علي طائفه الابرار من فجار كه مي گوييم كتاب فجار كتاب ابرار اينها را مي گوييم و همچنين قسم سوم پس تا حالا دو دسته شد يك دسته كتبي بودند كه بر انبيا نازل مي شدند دسته دوم كتاب ضبط كننده اعمال بندگان بود اين دو دسته كه هر يك هم خودشان اقسام داشتند دسته سوم الكتب التي تضبط تفاصيل نظام الوجود والحوادث كائنة فيها كه همه عالم وجود را در برمي گيرد مثل كتاب محو و اثبات كتاب مبين كه مي فرمايد در كتاب مبين انا احصينا كل شيء في كتاب مبين در كتاب مبين همه چيز احصا شده و نوشته شده و آنجا مصون از تغير و تغيير هم هست لذا مي فرمايد كه منها الكتاب المصون ان التغير المكتوب فيه كل شيء كالذي يشير اليه و قوله تعالي و ما يعضب ان ربك من مثقال ذرة في الارض و لا في السماء و لا اضغر و لا اكبر الا في كتاب مبين همه عالم وجود ريز و درشت همه در آن محفوظ است و همچنين كل شيء احصيناه في امام مبين كه اين امام مبين تعبير شده همان كتاب مبين است و عندنا كتاب حفيظ كتابي است كه همه چيز را خدا مي فرمايد عندنا نزد ما و همچنين لكل اجل كتاب و براي هر اجل و حدي كه در عالم وجود قرار داده شده كتاب محفوظي است و همچنين و ما كان لنفس ان تموت الا بإذن الله كتاب معجلا اين هم كتاب دارد هر نفسي كه مي خواهد از دنيا برود اين هم كتاب خاص خودش را دارد لذا مي فرمايد كه پس يك كتاب حفيظ داريم و همچنين كتابي كه تغير در آن راه دارد در قسم سوم دو قسم شد يك كتاب حفيظ يك كتاب محفوظ قسم سوم يكي هم كتابي كه تغير در آن راه دارد آن هم عندالله است اما تغير راه دارد الكتب التي يتطرق اليه التغيير و يداخلها المحو والاثبات كما يدل عليه قوله تعالي يمح الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب يمح الله ما يشاء و يثبت محو و اثبات هم به دست اوست در اين كتاب اما آن حقيقت لوح محفوظ و كتاب محفوظ عندالله است بعد ايشان مي فرمايد البته باز راجع به كتاب درجاهاي ديگر ما بحث را از جهات ديگري وارد خواهيم شد اين هم بحث در كتاب بود حالا بحث در هدايت را هم مي خواستيم وارد شويم اما بحث در روايت را ديگر شايد نرسيم جلسه بعد را خودتان مطالعه كنيد فقط سه چهار آدرس مي دهم خودتان رجوع كنيد يكي از جاهاي مهمي كه اين بحث هدايت را مطرح كرده اند خود الميزان است در همين جلد يك هم هست صفحه دويست و هفتاد و يك هدايت را مطرح مي كند هدايت را با نظام امامت يكي مي گيرد ايصال الي المطلوب و ارائه طريق را مفصل مطرح مي كند ديگري در جلد دو صفحه سيصد و پنجاه ونه كه اقسام هدايت را بيان مي كند ديگري در جلد دو صفحه بيست و سه كه آنجا هم يك تمايز اجمالي را بيان مي كند بعد يك بحث تفصيلي را بيان مي كند در جلد هفت صفحه سيصد و چهل و شش دارد كه ايشان اقسام هدايت را كه تكويني و تشريعي بعد تكويني چطور مي شود تشريعي چطور مي شود همه آنجا را بيان مي كند و اينجا نكات ريزي را ذيل هر يك از اينها از هدايت بيان مي كند اگر توانستيم بعضي را خدمت دوستان عرض مي كنيم بعضي هم واگذار مي كنيم به جاهايي كه خواهيم رسيد

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته